



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۵/۱۲

احمد آریا

## نقدی بر نقد صدیق رهپو طرزی

صدیق رهپو طرزی از شهرگت تینگتن جرمنی در باره اثر داستانی محترمه قمر یلدا کرزی که چندی پیش تحت عنوان «ره آورد من، مجموعه ۱۱ داستان کوتاه» به نشر رسید و از جانب دوستداران ادب و فرهنگ با استقبال بی نظیری مواجه گردید نقدی نگاشته است که بنابر لزوم دقت بر محتوا و متن نزار این نقد، عدم صلاحیت علمی و مسلکی منقد و فرض اینکه نویسنده آنرا با یک تعصب و تعجیل بی دلیل نگاشته است، انتقادات ما را بر خود واجب ساخت. بنابر این در این ذیل و تا آنجا که مقدور است قدم به قدم در خلال این انتقادات راه جسته، به ارزیابی خبط های ادبی، کشف بدع نامانوس و ترکیبات بی لزوم ادبی و تخلفات صریح نوشتاری آن می پردازیم، تا باشد آقای رهپو طریق رفته شان را بار دیگر پیموده و به اصلاح و مرمت کاشته های قلمی شان بپردازند.

موصوف نقد خود را با این جمله آغاز میکند:

«بانو یلدا کرزی با مهر این اثرش را فرستاد - من دیدم را - نی نقد که چیز دیگری جز جدا نمودن سره از ناسره و سچه از نا سچه نیست را برایش نوشتم. اکنون برای دریافت پیامگیران بیش تر این را با شما شریک میسازم. من چنین نوشتم:»

دریک نظر اجمالی بر این آغاز میتوان دریافت که رهپو شاید برخلاف قول و قرار و تعهد قبلی میخواست است «دید» خود را درباره اثر مورد نظر در دیدگاه سائر کسان غیر از یلدا کرزی نیز قرار بدهد، که البته با این عمل بدون شبهه و یکبار دیگر حدود تقوای خویشتن را به زیر سؤال کشیده است. اما چنانکه پیداست هیچ یک آنانی که تا کنون این به اصطلاح انتقادات او را خوانده اند، حاضر نشده اند تبصره یا تبصره هایی بر آنها داشته باشند.

آقای رهپو که یکبار در طی انتقادات خود یعنی در متنی که بعد ها و در طول این نوشتار به تفصیل به آن خواهیم پرداخت، در یک داستان استفاده از اداء های متداول و عامیانه ای را چون «غالمغال» در عوض قالمقال مجاز نمیداند، خود توانسته است برخی کلمات عامیانه چون «نی» به جای نه و «سچه و نا سچه» در عوض ده ها واژه مترادف و مفهوم در زبان دری را شامل «دید» انتقادی خود، آنها را از یک اثر ادبی بسازد؟

عبارت «دریافت پیامگیران بیشتر» نیز از همین نوع است که نباید از نظر انداخت. پیامگیران شاید آنانی را بتوانیم گفت که پیام هایی را اخذ می کنند، و چون گفته شود: «برای دریافت پیامگیران بیشتر» دیگر مقصود از پیام ها نیست، بل خود پیامگیران است که رهپو نومیدانه در انتظار دریافت تعداد بیشتری از آنهاست؟

همیش چنین اتفاق افتاده که وقتی قلماش هایی خواسته اند مشق نوشتن کنند، دیری نگذشته است که خویشتن را غرقه در منجلاب یکی از این به اصطلاح طمطراق های ابداعی و فاقد معنی یافته اند.

او در ادامه مینویسد:

«نخست و اول از همه، از این که ره آورد من را در اختیارم قرار دادید، تا از کلکینچه های نوشته تان، به دنیای نگاشته های تان سر بزنم، یک دنیا سپاسم را برای تان در خط این کار فرهنگی ارایه میدارم.»

با اینکه از استعاره رهپو مبنی بر سر زدن به دنیای نگاشته های یلدا کرزی از طریق کلکینچه های نوشته های او چیزی دستگیر ما نشد، سؤالی که ذهن خطور می کند اینست که: چرا رهپو در عوض درآمدن از یک دریچه یا درب که وسیله ایست درست و مصون، ترجیح میدهد از طریق کلکینچه وارد شده و سر به دنیای نگاشته های یلدا کرزی بزند؟

سپس او به ذکر پاره ای از عرض حال ها و معاذیری، از جمله «درگیری سفر و از آن پس گرفتاری های نوشتاری» پرداخته است که چون موانعی بر سر راه او بوده اند و علل تأخیر مفاهمه موعود را با یلدا کرزی که مطمئناً زیاد هم حقیقت ندارد، میساخته اند. و در پایان با این معجون برمخوریم:

«از این رو اجازه بدهید، چند نکته را خدمت بنویسم. دیده به راه نگاه پُر نقد - جدا نمودن سره از ناسره و سچه از ناسچه هستم. البته در زمینه می توان یک دنیا سخن زد.»

سپس در زیر عنوان «نگاه من، برخی اشاره های نگارشی» چنین مینویسد:

«شادم که شما روش املای پارسی دری را دریافت نمودید و این امر از تکرار گپ من شما را بی غم می سازد، امیدوارم به آن توجه و اگر پسندتان آمد به کار ببرید.»

روش املای پارسی دری؟ رهپو فراموش کرده که زبان ها فقط یک نام دارند، دری یا پارسی، که البته دری زبان باستانی و کنونی مردم افغانستان و پارسی زبان باستانی و کنونی مردم پارس (ایران) است. از آنجا که این بحث طولانی است، بانیست پرداختن به آن را به یک آتیۀ قریب موکول نمود، ولیکن آنچه یکبار دیگر خواننده را کاملاً کلافه میسازد «روش املای پارسی دری» رهپو است.

«جمع در پارسی دری، ایرانی و تاجیکی، بسیار ساده است. برای تمام بی جانان با {ها} مانند درخت ها سنگ ها، و همه جانداران با {ان} مانند گاو و خران بار بردار - بی ز آدمیان مردم آزار. سعدی جمع بسته می شود. همه واژه های وامی قرصی یا واردی - حنا عربی- باید در همین اصل جمع بسته شود و هرگز نیاز نیست تا قاعده اصل و امواژه (?) را به کار برد. سبزی جمع آن سبزی ها می شود نی، سبزیجات!!؟»

«نمونه دیگر، بایسکل را نمی توان به شیوۀ انگلیسی بایسکلز جمع نمود، بل بایسکل ها!»

در حال حاضر بر اینکه چرا رهپو زبان ها را به پارسی دری، ایرانی و تاجیکی دسته بندی می کند، کاری نداریم. ولیکن چیزی را که در مطلب فوقانی در خور تأمل یافتیم، این ها است:

۱. شعر سعدی که به عنوان مثال شرط جمع بستن کلمات و اسماء آورده شده، اصلاً چنین است: «گاو و خران بار بردار - به زآدمیان مردم آزار» یعنی سعدی تفاوت «به» را که به معنای خوب و نیک و پسندیده است، از «بی» که علامت نفی و پیشاوندی بر اسم است و معنی صفتی را به آن میدهد و نفی و سلب را میرساند، بدرستی میدانسته است. طور مثال بی درمان، بی بر، بی درنگ، بی باک و بی خرد و این قبیل کلمات.

۲. هرگاه «ها» غیر ملفوظ را به جیم مبدل سازند و «ات» را بر آن اضافه کنند جمع هایی مانند نوشتجات از نوشته، دستجات از دسته، روزنامجات از روزنامه و کارخانجات از کارخانه بدست میآیند، به همین ترتیب سبزیجات یا سبزیجات از سبزه و سبزی که در فرهنگ عام آنرا «ترکاری» یا ترکاری باب گویند. بنابراین در ترکیب واژه سبزیجات نیز یکی از اصول صرف و نحو، یعنی استفاده از خواص «ها» غیر ملفوظ مراعات شده است.

۳. ندانستیم چرا رهپو برای ثبوت مدعیات خود به ابداع یک واژه یا ازقول خود او «نمونه» ای مبادرت ورزیده است که در هیچ یک داستان شامل کتاب ره آورد من دیده نمی شود؟ این واژه «بایسکلز» است. رجوع شود به جمله بالایی او که گفته است: «نمونه دیگر، بایسکل را نمیتوان به شیوۀ انگلیسی بایسکلز جمع نمود، بل بایسکل ها!»؟ و در همین ادامه، به یک شرح کوتاه اما شگفت انگیز از علم صرف میپردازد:

«دوم همین حالت نسبی و نکره - یگانه - شما در روش هم دیده میتوانید چنین است. حالت نکره: خانه، خانه بی: خانه بی داشتیم و آنرا فروختم.

حالت ربطی: خانه ما بسوخت! بعضی ها این یای کوچک که بسیار آن را همزه می خوانند در حالی که همزه نیست، زیرا در الفبای پارسی وجود ندارد، به شکل ی می نویسند مانند: خانه ی ما سوخت. هر دو درست هستند، اما، برخی از ما ها و من نیز {ما} همان {ء} را برتر میدانیم!.

حالت نسبتی: هسپانیا یا هسپانیه می شود هسپانیایی یا هسپانیه بی! در برخی مورد ها همان گ را به کار می برند: بچه می شود بچگی! قبیله می شود قبیله گی!

ای! زمانی به کار می رود که جمله حالت پرسشی داشته باشد: آیا نان خورده ای؟ و بس.»

نخست باید متذکر شد که نکره «حالت» نیست، بل اسمی را گویند که در نزد مخاطب معلوم و معین نیست مانند: مردی را دیدم، دوستی شکایت نزد من آورد.

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی  
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی

(سعدی)

کلمات: مردی، دوستی، دلی، عاقلی نکره است - برای آنکه در پیش مخاطب و شنونده مشخص نیست اسمای نکره هستند.

علامت اسم نکره «یاء» است که به آخر اسم افزایند.

قضا گر نشود گر هزار ناله و آه  
بشکر یا به شکایت برآید از دهنی

فرشته ای که وکیل است بر خزائن باد  
چه غم خورد که بیمرد چراغ پیرزنی  
(سعدی)

و چون خواهند اسم نکره ایرا معرفه سازند «پاء» نکره را از آخر آن بیندازند: پادشاهی به کشتن بیگناهی اشارت کرد، «بیچاره» در آن حالت نومیدی «مَلک» را دشنام داد. بنابراین آنچه رهپو برای نکره به عنوان مثال ارائه نموده است: خانه بی داشتم و آن را فروختم، خانه ما بسوخت، هسپانیایی و هسپانیه بی، بجگی و قبیلگی، «آیا نان خورده ای؟» نه تنها اسمای نکره نیستند، بل در مثال های «خانه بی داشتم» و «آیا نان خورده ای؟» باید «ای» را بعد از «خانه» و «بی» را بعد از «خورده» بنویسند تا مگر مقصودی را حالی کنند.

در تحت عنوان «نام» رهپو پیشنهاد عجیبی دارد، و آن از این قرار است:  
«در زمینه اولین مساله بی که نگاه ها را جلب می نماید، نام یا عنوان یک اثر است. همه به این باور اند که نام و عنوان، درب باز و گشوده بی هست برای نگرش به درون یک اثر و تبلور محتوا می باشد.  
در این اثر شما آمده است: {ره آورد من} مجموعه {ء} درست نیست باید نوشته می شد: مجموعه بی! ۱۱ داستان کوتاه!

همان گونه که برای تان گفته ام این هایی که شما نوشته اید از دید تقسیم بندی داستان ها چی کوتاه، بلند و یا ناول تخیلی بودن اثر می باشد. به تمام داستان های کوتاه اعظم رهنورد زریاب یا سپوژمی زریات و دیگران - خارجیان - نگاه نماید. مانند «شرننگ شرننگ زنگ ها» از سپوژمی»

در اینجا به غرض اختصار کلام، فقط به آنچه در بالا است اکتفا نموده و بقیه را به طور مجزا در دوام تبصره خویش پیشکش می کنیم.

گرچه شیوه نگارش آقای رهپو کاملاً بکر و منحصر به فرد است، و بنابراین به مشکل میتوان مفاهیم را از آنها بیرون کشید، حلاجی نمود و دانست، ولیکن به استناد آنچه که به طور یقینی از آنها دستگیر ما شده، همینقدر میتوانیم گفت که ایشان از عنوان این اثر: ره آورد من، چندان راضی نیستند، و در واژه «مجموعه» وجود همزه «ء» را بعد از «ع» تردید، نموده و پیشنهاد می کنند که بایست نوشته می شد: «مجموعه بی». از اینرو توجه خواننده گرامی را کمی به عقب، یعنی به توصیه ها و تمایلات صرفی منحصر به فرد شان جلب می کنیم.  
بعلاوه واژه «نگرش» که رهپو آنرا در مقام نگرستن یا نگاه کردن و نگریدن استفاده نموده است، مترادف واژه هایی چون: نظر و نگاه و ملاحظه میباشد، که در زبان های اروپایی به آن «تیوری» گویند.

گمان میرود رهپو هیچوقت مجال اینرا که باری بر «نگرش» هایش با یک دید انتقادی بنگرد نیافته است، زیرا احتمالاً هر کس میتواند کاستی های نگارش او را به اضافه کلمه نامانوس «ناول تخیلی» در این متن: «همان گونه که برای تان گفته ام این هایی که شما نوشته اید از دید تقسیم بندی داستان ها چی کوتاه، بلند و یا ناول تخیلی بودن اثر می باشد. به تمام داستان های کوتاه اعظم رهنورد زریاب یا سپوژمی زریاب و دیگران - خارجیان - نگاه نماید. مانند «شرننگ شرننگ زنگ ها» از سپوژمی» دریابد.

«درحالی که اثر شما بخش زیاد دارای گزارش ها به ویژه گزارش های محلی یا به گپ دیگر {میدانی} اند که شما در آن ها با تمام بیان چشمدید های تان را بیان کرده اید. البته یکی دو تای آن هم از زبان دیگران - مانند آن پیر مردی که در سفر مزار شما را همراهی نموده است - نمیدانم که او چهره واقعی بود یا اینکه شما آن را خلق نموده بودید؟ در اینجا باید ذکر نمایم که گپ هایش در مورد کشتن طالبان در دشت لیلا - این لیلی در عربی با یای مقصوره که تلفظ مانند الف را دارد نوشته می شود ولی ما - در روش املا هم دیده اید - آن را درست آدمواری (؟) الف نوشته می نمایم، مانند موسی، که ما موسا می نویسیم و دیگر و دیگر.

الته برخی از این گزارش ها به حساب نمی روند، بل بیان نگاه های خودتان از زنده گی اند و پژواکگر جهانیابی تان می باشد. - در این زمینه البته اگر علاقه دارید، به صورت مفصل و جداگانه می توانم گپ بزنم!

به این گونه این نام و عنوان باید گزارش های سفر یا چشم دید ها از وطن و یا ده ها نام دیگر... می داشت. «حالا قضاوت دست خواننده گرامی است، اما سؤالی که به قوت خود باقیست، اینست که: آیا شخصی که خود قادر نیست تسلسل افکار خود را، و در نتیجه تسلسل جملات و کلمات مقبول خاطر خود را حفظ کند، و حتا عاجز از ارائه صورت صحیحی از واژه های قبول شده یک زبان است، میتواند محق از نبشتن یک نقد ادبی باشد؟

فکر می کنیم، ره آورد من، بهترین عنوانی است که میتوان روی یک اثر ریالیستیک و ادبی ای که بیانگر تلخی های فراوان زندگی و مصائب بی شمار دامنگیر زنان هموطن ما در طول جنگ های چهار ساله است، «جنگ هایی که هرگز پایان نیافت» جنگ هایی که یک مشقت راهزن و مزدور هرزه و خود فروختگانی حقیر بر یک ملت سرزنده و با وقار تحمیل کرد، گذاشت. قصه های شامل کتاب ره آورد من، گرد فراموشی ای را که مسبب جنگ های

خانمانسوز، مزدوران حقه باز اجنبی می‌خواهند بر روی واقعیات پاشیده باشند، کنار می‌زنند، و یکبار دیگر سیمای حقیقی و خشن یک جنگ ناخواسته و بازیگران این درامه غم انگیز را بر ملاء می‌سازد. بنابراین فکر نمی‌کنیم هدف محترمه یلدا کرزی از نوشتن این قصه‌ها تهیه نوعی گزارش و آنهم به ذوق رهپو بوده است، هرگاه چنین می‌بود، این مأمول را باید به عهده یک خبرنگار می‌گذاشتند، شاید به عهده یکی از آنانی که هنوز هم وقیحانه و بدون آرم در دفاع و توجیه جنایات دارو دسته‌های جنایتکار و بریده از مردم قلمفرسایی می‌کند.

یلدا کرزی، بدون شبهه با قلبی ملامت از محبت به هموطنانش، بدون کدام چشمداشت و یا اجبار و با دنیایی از آرامش وجدان، استادانه و در خور تحسین فراوان، گوشه‌هایی از آنچه را که در طول این سالیان مشقت بار بر هموطنانش تحمیل کرده‌اند، فقر و فاقگی و قحطی و گرسنگی و آوارگی و بیخانمانی و زندان و شکنجه و مرگ‌های زود رس، همه و همه را در قالب یک اثر ادبی بی‌نظیر گنجانیده و چون هدیه‌ای تحت «عنوان ره آورد من» برای «همه آنانی که قلب‌های پُر مهری در سینه دارند» عرضه داشته است.

جالب‌تر اینکه رهپو با یک ذوق زدگی کودکانه آنقدر مجذوب تجدید پسندی و شیفته ابتکارات شگفت‌انگیز ادبی خود گشته که می‌خواهد به زعم خود مناطق و محلاتی از افغانستان را مجدداً نامگذاری کند، یکی از این نامگذاری‌ها تغییر نام «دشت لیلی» که از سده‌های متمادی در ادبیات مردم متداول بوده، به «دشت لیل» است. ندانستیم ضرورت تغییر املاء و تلفظ اسمی که اصلاً ریشه «عربی» دارد و از واژه «لیل» که آنرا شب گویند، مشتق شده است، در چیست؟

حال می‌پردازیم به تحلیل فشرده‌ای از به احتمال انگیزه اصلی انتقادات رهپو طرزی بر کتاب ره آورد من که در تحت عنوان «کاربرد مفهوم‌ها» گنجانیده شده است:

"کاربرد مفهوم‌ها: در این بخش یک نکته را می‌خواهم تذکر بدهم که بار دقیق معنای اسلامی {شهادت} را دارد. در این نگاه دو برداشت از یک واژه می‌گردد: یکی ساده‌تر: آنی که در جنگ با {کافران} کشته می‌شوند! دیگری که به دید عرفانی و صوفیانه بر می‌گردد این هست که فرد- هرگونه مرگی که داشته باشد- پس این خدا هست که در موردش تصمیم می‌گیرد- به گفته آنان - که برایش {رتبه شهادت} بدهد یا نی. یا این برداشت هیچ کس حق ندارد، فرد مرده را شهادت بخواند. اما ما بیدریغ این واژه را برای همه مرده‌گان مورد پسند ما حتا کافران هم به کار می‌بریم!! در این نگاه شما روشن هست که {شهادت پاک دامن} وجود دارند که باید در برابرش {شهادت چتل دامن} هم باشند!!"

با اینکه اصطلاح «شهادت پاک دامن» در مقدمه کتاب ره آورد من بهیچوجه به مفهوم «برداشت ساده یا صوفیانه؟» یا «اسلامی» ذکر نشده، لیکن تفسیر رهپو از این اصطلاح نهایت ذهنی و مضحک است.

شهادت در اصل کلمه عربی و به معنی شاهد و حاضر و گواهی دادن است، در سائر زبان‌ها و از جمله یونانی (مارتر) نیز همین مورد استفاده را دارد، و به مرده‌هایی اطلاق می‌شود که در دفاع از حق، امتناع از ترک یک اعتقاد، و تردید اعتقاد به باورهای دیگران، و تردید درخواست‌های یک جناح خارجی مورد شکنجه، اذیت و آزار قرار گرفته و به قتل می‌رسند، و به همین گونه این اصطلاح در مورد کسانی بکار برده می‌شود که برای اعتقادات مذهبی خود و یا به علت سیاسی رنج می‌برند و توسط یک ستمگر کشته می‌شوند.

و هرگاه رهپو یک دید روشن، صاقانه و بیغرضانه از تاریخ چند دهه گذشته افغانستان و آنچه که اکنون در کشور ما می‌گذرد داشته باشد، بدون شبهه به وجود هزاران هزار شهید و قربانیان هوسهای نا تمام یک مشت بیماران روانی و ستمگران بالفطره اذعان خواهد نمود.

گمان می‌رود غرض رهپو از بدعت اصطلاح «شهادت چتل دامن» در برابر اصطلاح «شهادت پاک دامن» به استهزاء گرفتن این اصطلاح است، او شاید اصلاً و در نهاد به این اصطلاح معتقد نیست! اصطلاحی که غرض آن حرمت گذاردن به کشتگانی است که صفات شان را بر شمریم.

عجب‌تر اینکه رهپو ایکه باری در خلال قصه‌های کاملاً حقیقی، استفاده از لغات و متداول و مفهوم عامیانه را که از زبان توده‌های مستضعف و تحت ستم بروی کاغذ و صفحات یک کتاب داستانی نقش بسته‌اند به باد نکوهش می‌گیرد (فراموش نکنیم که در فن داستان نویسی ذکر کلمات و اصطلاحات عامیانه معمول، و همیشه مجاز بوده است.) خود در طی به اصطلاح نقدی که باید علمی و ادبی، و بری از هرگونه اغلاط و اشتباهات دستور زبانی و اصطلاحات عامیانه می‌بود، بیدریغ به ذکر کلماتی چون «چتل» در عوض «پلید» و «بی» در عوض «به» و دیگرانی پرداخته است.

و اما برای اینکه باز هم نشان داده باشیم اصطلاح شهید پاکدامن در زبان دری یک اصطلاح کاملاً موجه است، به سراغ کلام چند تن از سخنوران دری زبان می‌رویم:

عیم بیوش زنه‌ار، ای خرقة می‌آلود  
کان پاک پاکدامن، بهر زیارت آمد

(حافظ)

حافظ به خود نپوشید، این خرقه می آلود  
ای شیخ پاکدامن، معذور دار ما را  
(حافظ)  
نقش فناست هیزم، عشق خداست آتش  
در سوز نقش ها را، ای جان پاکدامن  
(مولانا)  
بر سر خاک شهیدان خود آمد جامه پاک  
ای فدای دامن پاکت، هزاران جان پاک  
(محتشم کاشانی)

آن شوخ پاکدامن، تالاب ز باده تر کرد  
بوی امیدواری، می آید از دهانش  
(صائب)

یارب به نسل طاهر اولاد فاطمه  
یارب به خون پاک شهیدان کربلا  
یارب به صدق سینه پیران راستگوی  
یارب به آب دیده مردان آشنا  
(سعدی)

یکی مرد دینی بران کوه بود  
که از کار گیتی بی‌اندوه بود  
فرانک بدو گفت کای پاک دین  
منم سوگواری ز ایران زمین  
(فردوسی)

ره داور پاک بنمودشان  
زالودگی پس بپالودشان  
(فردوسی)

لیکن بنا بر حجت رهپو در برابر هر یک: پاک پاکدامن، شیخ پاکدامن، جان پاکدامن، دامن پاک، دامن پاک، شوخ پاکدامن و خون پاک شهیدان کربلا، باید یک چَتل از همان نوع وجود میداشت، در غیر آن هیچکدام ترکیب اسمی درست نیست!

در قواعد صرف و نحو، اسمی را که دارای متمم است «مضاف» و متمم آنرا «مضاف الیه» گویند:

درخت دوستی بنشان، که کام دل بیار آید  
نهال دشمنی بر کن، که رنج بیشمار آرد  
(حافظ)

کلمه درخت «مضاف» و کلمه دوستی «مضاف الیه» و کلمه نهال «مضاف» و کلمه دشمن «مضاف الیه» و کلمه رنج «مضاف» و کلمه بیشمار «مضاف الیه» و متمم آنست.

و چنین است اضافه تشبیهی، که بر دو نوع است:

۱. اضافه مشبه بر مشبه به: قد سرو، پشت کمان، لب لعل
۲. اضافه مشبه به مشبه: تیرمژگان، طبل شکم، یاقوت لب.

و اضافه استعاری، که مضاف در معنی غیر حقیقی خود استعمال شده باشد: روی سخن، گوش هوش، دست روزگار، دیده دهر، و دیگرانی.

بنابر این دیده میشود که اصطلاح «شهیدان پاکدامن» بر بنای هیچیک قاعده و معیار سزوار خرده گیری نیست، و رهپو طرزی همانطوریکه قبلاً گفتیم، شاید بنا بر تعلقات شدید گروهی با بخشی از مسببن فاجعه چهل ساله کشور،

کودتاجپانی که دستهای شان تا مرفق به خون هزاران هزار بیگناه و فرزند معصوم و پاکدامن این مرز و بوم آغشته است، با این اسم و رسم و لقب عناد ورزیده، او را آلوده ساخته و به استهزاء گرفته است.

تمایلی را که به طور قسمی در بالا به آن اشاره نمودیم به وضاحت میتوان در مابقی دُر افشانی های او که در تحت همین عنوان «کاربرد مفهوم ها» گنجانیده شده اند، مشاهده نمود:

«جنگ ها اخیر ما – از ۱۹۷۳ – آغاز گردید - حمله پی که احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار در دوران داوود پس از اینکه جنگ ایله جاری را در پاکستان به وسیله دستگاه امنیتی آن کشور فرا گرفتند، آغاز نمودند، اولین آتش را در دل آرامش کشور کشور گشوده شد – و به دنبال آن ما هم جنگ تجاوز گرانه روس داشتیم، هم جنگ داخلی میان تنظیم های جهادی و هم جنگی که طالبان برای تصفیه جهادبان راه انداختند و هم یورش امریکا و دیگر کشور ها که در برابر شان طالبان و گروه های دیگر – حتی خود گروه های گونه گونه اخوانی که برچوکی های قدرت تکیه زده اند برای ادامه بحران و دوری از بازخواست به محکمه کشاندن شان از سوی مردم – تا هم اکنون ادامه میدهند. از این رو باید به این مساله با دقت برخورد نمود تا تر و خشک با هم نسوزند.»

گرچه در اول مصمم بودیم که فقط به یک تحلیل فشرده از این تشریحات تلقین آمیز بپردازیم، و متن مملو از اشتباهات لغوی و تخلفات دستور زبانی آنرا نادیده بگیریم، لیکن چون رهپو از قیل، خود بدست خود، این درب را بروی ما گشوده است، نمیتوان آنها را جزئی و معمولی انگاشت و به شرح شان نپرداخت:

درست	غلط
داوود	داوود
یله	ایله
مجاهدین (مجاهدان)	جهادبان
به محاکمه کشاندن (کشانیدن)	به محکمه کشاندن
مسئله	مساله
و مانند اینها:	

**درست:** جنگ های اخیر ما در سال ۱۹۷۳ آغاز گردید.

**غلط:** «جنگ ها اخیر ما – از ۱۹۷۳ – آغاز گردید.»

**درست:** اولین آتش در دل آرام کشور گشوده (برپا ساخته) شد(؟)

**غلط:** «اولین آتش در دل آرامش کشور گشوده شد.»

**درست:** به دنبال آن ما هم با تجاوز گران روس (روسی) جنگ داشتیم (جنگیدیم)

**غلط:** «به دنبال آن ما هم جنگ تجاوز گرانه روس داشتیم»

و جمله ممتدی که از: «به دنبال آن ما هم ...» شروع، و به «تا هم اکنون ادامه میدهند.» ختم میشود، و در آن نه تنها اصل مبتدا و خبر در امر نگارش، کاملاً به فراموشی سپرده شده، بل حاوی تسلسل لازمه یک نگارش درست نیز نمیباشد.

بر گردیم به اینکه: همه بلا استثناء به این اذعان دارند که احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار و بقیه شرکای آنها تنها کسانی نبودند، که آتشی را «در دل آرامش کشور» فروزان ساختند، بل آنان برای اینکار دستیارانی داشتند، و آن گروه اجیر دیگری بود که بعد ها به یک کودتای خونین دست زد، رژیم کودتا را که خود شرکای او را میساختند، سرنگون ساخت، و خود درست همانطور که رهپو در مورد «اخوانی» ها گفته است «برچوکی های قدرت تکیه زدند.» و دمار از روزگار مردم برآوردند. بنابراین در ساحت دوامدار کشور نگون بختی بنام افغانستان، همه افشار طفیلی، اعم از اخوانی های زرخیز چون مسعود و گلبدین و دیگرانی از همان قلمرو اندیشه منحن بنیادگرایی، گروه های مزدور خلق و پرچم و زخم چرکینی بنام طالبان و نمایندگان به اصطلاح سیاسی و منتخب شان سهیم بوده اند، و تاکنون همه دوشادوش و دست در دست در همان مسیر تجزیه و بربادی هرچه بیشتر این کشور گام برمیدارند. این حقیقتی است بس روشن که به هیچصورت نمیتوان آنرا کتمان، یا به زعم خود توجیه و ترمیم نمود.

در این ادامه رهپو به سائر چیزهایی انگشت انتقاد گذاشته که در نوع خود از اظهارات قبلی او تفاوت ندارند: نبود نشانی چاپخانه کتاب در کنار اسم آن، فقدان « اندکس » در پایان کتاب، بکار بردن واژه « سوانح » در عوض

«زنده گینامه» و توضیحاتی در باره «صفت و موصوف» در رابطه با جمله ای که در تحت عنوان «ابراز امتنان» در کتاب به چشم میخورد.

به نظر ما نشانی چاپخانه در کنار اسم آن، آنهم در یک کشور بیرون از افغانستان و در دنیایی که همه چیز آن هر آن در حال تغییر است و با فشار فقط یک دکمه میتوان همه چیز را از نام و نشانی و آخرین گزارش ها گرفته تا اعلانات و تبلیغات یک چاپخانه فقط با نوشتن نام آن در روی یک صفحه کامپیوتر دانست، خیلی ها لازمی و واجب نمیباشد. اینکار به هیچوجه یک ضرورت مبرم تلقی نشده و بیهوده است.

سوانح نیز یک واژه معمول و شناخته شده است، هزاران هزارن کتاب از نویسندگان مختلفی به زبان دری وجود دارد که در همه آنها این واژه به چشم میخورد. هرگاه بکوشیم در عوض آن زنده گینامه (زندگینامه) بنویسم، اولاً اینکه از یکی از اصول املایی یک عدول صریح صورت گرفته و دوماً کلمه ای را بکار برده ایم که ایجاب می کرد داستان مکمل زندگی ای را با تمام کیفیات و نشیب و فرازهای آن که مراد ما نبوده است، در پای آن بگنجانیم.

و «اندکس» که در زبان آشنا به آن «فهرست مطالب» می گویند، به رسم معمول در یکی از صفحات نخستین کتاب وجود دارد، که احتمالاً آقای رهپومتوجه آن نشده اند.

و اما بر میگردیم به توضیحاتی که در تحت عنوان «صفت و موصوف» نوشته اند:

#### «صفت و موصوف»

در این بخش هنگام ذکر نام ها، مشکل بزرگ این هست که صفت و موصوف به درستی بکار برده نشده است: {همسر بزرگوار و مهربانم زلمی کرزی} که درستش این هست {زلمی کرزی، همسر بزرگوار و مهربانم} اینکار چند جای تکرار می گردد.

یکی از اشتباه های بزرگی که نویسنده گان ما تکرار می نمایند این هست که می نویسند: محترم ... در حالی که بعد اسم می آید: عبدالله شخص محترم است. تا پایان.»

دیده میشود که آقای رهپو طرزی با یک عنوان جلی شروع به نوشتن نموده اند، ولی آنچه را که باید در ادامه این عنوان میدیدیم، نمی بینیم. بنابراین لازمی است شرح مختصری از این واژه ها ارائه نموده و سپس به نمونه ای که در بالا به آن اتکاء نموده اند رجوع کنیم:

صفت به معنی چگونگی کسی یا چیزی است، یعنی کلمه ای که حالت و چگونگی کسی یا چیزی را برساند، و معنی لغوی آن ستودن است. و موصوف کسی یا چیزیست که صفت شده، یا ستوده شده باشد، و یا دارای صفتی است. در صرف و نحو، طرز استعمال صفت و موصوف را محدود نساخته اند، صفت میتواند پیش از موصوف و بعد از آن نیز بیاید، چون:

باغ دیبا رُخ پرند سلب  
لعبگر گشت و لعبه اش عجب

نیلگون پرده بر کشید هوا  
باغ بنوشت مفرش دیبا  
(فرخی)

و هرگاه موصوف مقدم باشد، بشکل اضافه استعمال میشود و کسره اضافه بر بحرف موصوف وارد می گردد، مانند:

ایا شاه محمود کشور کشای  
ز کس گر نترسی، ترس از خدای

(فردوسی)

بنابر این، هرگاه صفت را پیش از موصوف: «همسر بزرگوار و مهربانم زلمی کرزی.» و یا موصوف را قبل از صفت: «زلمی کرزی، همسر بزرگوار و مهربانم.» بنویسند، هر دو یکی است و در معنی و مفهوم کدام تغییر وارد نشده است، و از قواعد نوشتن نیز عدول صورت نگرفته است.

در صفحه ۸ به اصطلاح دید آقای رهپو، در تحت عنوان «اشتباه ها (ی) چاپی و واژه گان نامانوس» چنین میخوانیم:

«این امر یکی از کمبودی هایی هست که خود نویسنده و حتا ویراستار در مورد دقت نکرده اند. چند نمونه می آورم:

توطعه به جای توطیه، آشغالدانی به جای پیپ چتلی، کداله به کودال، ساجق نشخوار می کردند به جای ساجق می جویدند، شال پهن ساختن، به جای شال انداختن، تموس به جای تموز، زانوان به جای زانو ها، وحشت زده ای، به جای وحشت زده بی، اشجار به جای شجرها و قالمقال به جای غالمغال، و دیگر و دیگر...»

البته قبول می کنیم که در املاي واژه توطئه اشتباه صورت گرفته است، همه میدانند کلماتی که در وسط یا آخر همزه دارند از زبان عربی گرفته شده اند. توطئه در اصل عربی است و به معنی گسترده و آماده کردن، هموار ساختن و مقدمه چیدن برای انجام دادن کاری است. ولیکن اینکه چرا پارسی ها توطئه را به توطیه تبدیل نموده اند، فقط به دلیل آسانی در ادای این کلمه بوده است و بس، یعنی از آنجا پارسی زبانان نمیتوانند کلمه توطئه را بدرستی اداء کنند، این تصرف در صورت نبشتن کلمه بمیان آمده است، در حالیکه یک دری زبان در ادای کلمه توطئه مشکل ندارد. بنابراین بهتر آنست که در نوشتن نیز همچنان بدون تصرف و دست ناخورده و اصل باقی بماند.

توصیه اینکه باید در عوض کلمه «آشغالدانی» که آنرا آخالدانی نیز میتوان گفت و به معنی جایی است که در آن آشغال یا خاکروبه و خاشاک و هر چیز دور ریختنی را میریزند، باید «پیپ چتلی» نوشت، درست نیست. کلمه پیپ تا کنون شامل ادبیات دری نیست، و در اصطلاح عامیانه ظرف کوچک و دسته داری را گویند که چیز هایی را داخل آن میریزند و حمل می کنند. بنابراین با رجوع به متن داستان «شام ظلمت» نمیتواند چیزی باشد که دخترک جوان و سرگردان میخواست در بین آن خزیده و شب را سپری کند، بل او میخواست در بین آشغالدانی ای که در کنار سرک بود بخوابد. بعلاوه احتمال اینکه کلمه پیپ را با «پیپ» که همانا قلیان یا چلمی است که در بین آن تنباکو می ریزند و دود می کنند، اشتباه نمود زیاد است. و هرگاه کلمه چتلی را به به آن افزایند، ظرف غایطه معنی میدهد که چیز دیگری است.

کداله نیز اصطلاحی است عامیانه و به معنی محل ویران شده و درهم ریخته ایست مملو از کثافات، و طوری که رهپو از آن استنباط نموده به معنی کودال (گودال) که چاله یا جای گود و یا حفره ای است در زمین، نمیباشد.

ساجق نشخوار کردن در داستان «تشکر و طندارا...» برسم کنایه آمده است و مراد از آن شرح حال دو زنی جوان از فرهنگ بیگانه است که میخواستند از همه اولتر سوار طیاره شوند و هر دو چون اشتری که نشخوار کند بلا وقفه و پُرسر و صدا ساجق میخاییدند، که غضب نویسنده و سائر مسافران بر انگیزته بود.

وقتی صحبت از «شال» در میان است، لزومی ندارد که فقط یک حالت را که همانا انداختن شال است در نظر داشته و بقیه حالاتی را که ممکن است واقع شوند منسوخ دانست. همانطوری که یک شال انداخته می شود، میتواند مانند یک فرش در روی زمین پهن و گسترده شود، پوشیده شود، گذاشته شود و پیچیده شود:

به ماتم کوس طرح شبون انداخت  
سنان شال سیه در گردن انداخت

(وحشی)

ببندم شال و میپوشم قدک را

بنازم گردش چرخ و فلک را

(بابا طاهر)

شال را بگذار حال من بدست آور که هست

در دلم صدگونه غم زین کهنه دیر دیرسال

(قانی)

نسبت فقر به هر بی سر و پا نتوان کرد

شال پیچیدن این قوم ز بی دستاری است

(صائب تبریزی)

ز حیرت عندلیباتش خموشند

ز سودایش جهانی شال پوشند

(قدسی مشهدی)

«تموز» حتا کلمه عربی هم نیست، این واژه سریانی بوده و به معنی تابستان است. بنابراین نباید آنقدرها هم خویشتن را مقید از ادای کامل حرف «ز» دانست. چنانکه پارسی ها به غرض آسانی ادای کلمه «توطئه» آنرا با «پاء» تلفظ نموده و توطیه ساخته اند، تموز را نیز میتوان برای آسانی کار «تموس» گفت. در هر حال این واژه، یک واژه بیرونی است که شامل زبان دری و فارسی شده است.

زانوان به معنی مفاصل بین ران و ساق پا است و زانوها نیز همان است، زانوانم لرزید یا زانو هایم لرزید هر دو درست هستند.



از خواص «هـاء» غیر ملفوظ یکی آنست که در اتصال «هـاء» مصدری به کاف تبدیل شود: زنده، زندگی، پاینده، پابندگی، خسته، خستگی، درمانده، درماندگی.

دانش و آزادگی و دین و مروت  
اینهمه را خادم یرم نتوان کرد  
قانع بنشین و هر چه داری مپسند  
خواجگی و بندگی بهم نتوان کرد

و در اتصال به «هـاء ضمیر» و «هـاء نکره» و «هـاء نسبت» پیش از «ی» الف افزایند: خانه ای خریدم، دیوانه ای را دیدم، او مرد ساده ایست.

بنابراین «وحشتزده ای» درست است.

«اشجار» جمع شجر، کلمه عربی و به معنی درختان یا درخت ها است. «شجره» واحد شجر و به معنی یک درخت است، و جمع آن در عربی «شجرات» میباشد. «شجرها» یک ترکیب بدیع و نامانوس بوده و مورد استفاده ندارد. ناگفته نماند که در خلال نوشته های رهپو به تعداد زیاد اغلاط املائی و ترکیبات لغوی نامانوس دیگری برخوردیم که در اینجا نخواستیم به ذکر همه شان بپردازیم.

این بود بخشی از اظهارات ما که چون نقدی بر نقد رهپو خدمت دوستان و هموطنان اهل ادب و فرهنگ ارائه شد. از نقد بیشتر بر باقی نیشته های آقای رهپو طرزی بر کتاب محترم قمر یلدا ی کرزی که از دید ما همه توریه هایی را مانند که به هیچوجه از یک صداقت ادبی منشأ نگرفته، و ضرب المثل «هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد.» را در ذهن زنده میسازند چشم پوشی صورت گرفته است. و یکبار دیگر همانطور که در این آغاز اشاره نمودیم، امیدواریم آقای رهپو طریق رفته شان را بار دیگر پیموده و به اصلاح و مرمت کاشته های قلمی شان بپردازند.

(پایان)